

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۹۰۰ غزل ۴۸۳ و ابیات انتخابی.

🌷 به نام خداوند عشق 🌷

هر آنکه از سبب وحشت غمی تنهاست 🌷

بدان که خصم دلست و مراقب تن هاست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

در این غزل زیبا مولانای عزیز داستان زندگی ما انسانها را بیان می کند که چگونه راه قهقهرا را طی کرده و چگونه من ذهنی را شکل می دهیم.

که دشمن دل و درونمان می شویم و با سبب های ذهنی ساخته دست خود که هر همانیدگی یک سبب را ایجاد می کند خود را به وحشت و به تنهایی می اندازیم.

و با کم و افزوده شدن آنها ترس و نگرانی را به خود راه داده و زندگی در لحظه را بر اساس سبب ها تنظیم می نماییم.

و همواره در غم از دست دادن و غم تنهایی و بی کس بودن زندگی را سپری کرده و با مرکز پر از انباشتگی دل را که جایگاه پروردگار است خصم دل می کنیم.

و همیشه مراقب و مواظبیم که تنها نماییم و در وضعیت ها به دنبال زندگی گشته و غافل از اینکه زندگی دائماً در ما زندگی می شود و زندگی از جنس خداوند است.

هوای نفس تو همچون هوای گرد انگیز 🌷

عدو دیده و بینایی ست و خصم ضیاست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

و با روشن کردن موتور خواستن های من ذهنی حرص و آز و طمع و زیاده خواهی را در خود پرورش می دهیم درست مانند بادی که گرد و خاک بلند می کند و مانع دیدن مسیر راهمان می شود.

این هوای نفس هم با من ذهنی کار می کند و گرد و خاک افکار پوسیده و واهی را به وجود می آورد و جلو دید عدم بین ما را می گیرد و دشمن دید و بینایی عدم می گردد و دشمن نور الهی.

که از حس امنیت و هدایت و عقل و قدرت زندگی نمی توانیم بهره مند باشیم. و راه را گم کرده و به هیچ جایی نمی رسیم.

به عهد و توبه چرا چون فتیله می پیچی 

که عهد تو چو چراغی رهین هر نکباست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

و چرا عهد الست که پروردگار از ما پیمان گرفته است که:

«الست بربکم، قالوا بلی»

که آیا من پروردگار شما نیستم و ما گفتیم:

آری را فراموش کرده ایم و در ذهنمان مانند فتیله های چراغ پیچیده ایم و با هر باد نامساعد نمی گذاریم که روغن چراغ به فتیله ها سرایت کند و آن را بلافاصله خاموش می سازیم.

و همچنین توبه که برگشت و همان فضا گشایی و عهد ماست که می تواند چراغ درون را روشن کند را فراموش و با هر چالشی که در زندگی برایمان پیش می یابد، با باد نامساعد فضا بندی و کار افزایی می کنیم و به فضا گشوده شده اجازه نمی دهیم که روغن بیشتری از طرف زندگی بگیرد تا راه حل چالش هایمان باشد و چراغ حضورمان را منور گرداند.

جز نفخت کان ز وهاب آمده ست 

روح را باش آن دگر ها بیهده ست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ۳۵۹۱

و جز دم ایزدی که هر لحظه از طرف خداوند با مرکز عدم در چهار بعدمان جاری می‌شود و جان و زندگی دوباره به ما می‌بخشد.

باید بدانیم که:

همه چیزهای ساخته من ذهنی عاریتی و قرضیست که آنقدر در آنها پیچیده‌ایم و خود را گرفتار و مبتلا به آنها نموده ایم.

بایستی حواسمان را فقط به فضای گشوده شده و دم ایزدی اش بسپاریم.

🌸 اشاره دارد به سوره حجر آیه ۲۹:

چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم در برابر او به سجده بیفتید.

🌸 تا نفخت فیه من روحی تو را

وا رهاوند زین و گوید بر تر آ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۳

تا دم ایزدی لحظه به لحظه در وجودمان وارد شود و ما را از این همانیدگی و پیچیدگی ذهن نجات دهد.

تا ندای نفخت الهی بتواند ما را بالا بکشد و با خودش به وحدت برساند.

ولی افسوس که ما با گره های فراوانی که در درونمان ایجاد کرده‌ایم این نداهای آسمانی را نمی‌شنویم.

و خودمان با افسون های ذهنی در وجودمان می‌دمیم و روز به روز حالمان را بدتر می‌کنیم و کیفیت تسلیم و هوشیاری حضور خود را به شدت پایین می‌آوریم.

🌸 بگو به یوسف یعقوب هجر را در یاب

که بی ز پیرهن نصرت تو حبس عماست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۳۸

و آنقدر در افسانه من ذهنی دست و پا می زنیم و خود را از اصل زندگی و خدایت دور ساخته که به طور کلی به دوری و در هجران نابینا و قدرت شناسایی خود را از دست می دهیم و به دنبال یوسف زندگی و هوشیاری حضوریم که پیراهن پیروزی که همان تسلیم و فضا گشایی و مرکز عدم است را دریافت نماییم تا یعقوب که در اثر هجران و دوری، چشم عدم بین خود را از دست داده است بینا گردد.

و اگر پیراهن نصرت و پیروزی یوسف به موقع نرسد در جهنم افسانه من ذهنی خواهیم ماند.

🌷 اشاره دارد به آیه ۹۳ سوره یوسف:

این جامه مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد و همه کسان خود را نزد من بیاورید.

🌷 قفا همی خور و اندر مکش کلا گردن

چنان گلو که تو داری سزای صفع و قفاست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

و ما با این غفلت‌ها و ندانم کاری‌هایمان و از یک فکر به فکر دیگر پریدن چه گرفتارها و بلاهایی که به سرمان در نمی آوریم و چه سیلی‌هایی که هر همانیدگی به ما می زند و ما هوشیار نمی‌شویم و غافل از اینیم که چقدر زندگی‌مان بی کیفیت دارد زندگی می‌شود و عشق و خرد در آن جاری نیست.

و چه پس گردنی‌های از زندگی می‌خوریم که تا دردش را بکشیم و بفهمیم که چرا درد میکشیم که تا شاید به خود آییم.

و این گلوی گشاد خواستن‌های بی‌مورد را دریابیم و سیر گردیم.

🌷 رها کن این همه را نام یار و دلبر گو

که زشت‌ها که بدو در رسد همه زیباست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

حال مولانای عزیز به ما یادآور می‌شود که:

این حواشی و این داستان سرای های افسانه من ذهنی را همراه با حوادث وحشتناکی که برای خود به وجود آورده ای را رها کن.

و راه عشق و راه وحدت و یکی شدن با زندگی را در پیش گیر.

مهم نیست که من ذهنی چه گرفتاری‌هایی برای به وجود آورده است فقط تو فضا را باز کن و دل خالی و مرکز عدم را پیش دلبر بر.

و خداوند را ببین و به عشق بازی با پروردگارت مشغول شو و از این به بعد با فضا گشایی و شناسایی عشق در دیگران همه چیز زیبا خواهد شد.

جنون عشق به از صد هزار گردون عقل 

که عقل دعوی سر کرد و عشق بی سر و پاست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

و بیا و عاشق شو و عشق را در زندگی ات پیاده کن که پُر از خرد و زندگی است.

چرا که یک جنون و دیوانگی عشق به مراتب بهتر از صد هزار آسمان گردون عقل من ذهنیست.

هر چند که از نظر من های ذهنی زندگی کردن در لحظه و به دور از حواشی افسانه من ذهنی و رها کردن همانیدگی ها جنون و دیوانگی محسوب می‌شود.

ولی تو بگو که من این دیوانگی را از صد عقل من ذهنی بیشتر دوست دارم برای اینکه عقل من ذهنی ادعای دانش و دانستن و توانستن می‌کند.

در حالی که:

جنون زندگی ادعایی ندارد فقط می‌خواهد که فکر و عملش را زندگی و عشق تعیین نماید و به زندگی‌اش سامان بخشد و پویایی و تحرک فضای گشوده شده را دوست دارد.

رود درونه ی سم الخياط رشته ی عشق 

که سر ندارد و بی سر مجرد و یکتاست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

و باید بدانی که:

زندگی به تله افتاده در دردها به صورت رشته های مختلفی در آمده است و وقتی که فضا گشایی می کنی با فضایی گشوده شده یکتا و واحد می شود.

و بی سر و پا و بدون ادعا به زندگی زنده می گردد و می تواند از سوراخ سوزن که همان نماد زندگیست به بهشت فضا یکتایی پا بگذارد.

اشاره دارد به: سوره اعراف، آیه ۴۰ 

در های آسمان بر روی کسانی که آیات ما را تکذیب کرده اند و از آنها سر برتافته اند گشوده نخواهد شد و به بهشت در نخواهند آمد تا آنگاه که شتر از سوراخ سوزن بگذرد و مجرمان را این چنین کیفر می دهیم.

حدیث سوزن و رشته بهل که باریک است 

حدیث موسی جان کن که با ید بیضاست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

و همچنین مولانای عزیز از طرف زندگی می گوید:

که حتی این سخنان را هم رها کن چرا که سوراخ سوزن و رد شدن رشته از آنجایی که دارای نکات باریک و ظریفی می باشند نیاز به تفکر و فکر کردن دارند و هم ممکن است تو را دچار خطا و لغزش سازد.

چون می خواهی با فکر کردن این مسائل را درک کنی در حالی که امکان پذیر نیست.

پس به زندگی زنده شو و تا می توانی زندگی را با تمامی اعماق وجودت حس کن و شادی بی سبب را دریاب.

و حس خداگونگی و موسی جان بودن را شناسایی کن و به جان زندگی و اصلت وصل شو.

که احتیاج به فکر کردن ندارد تا نور هدایت و خرد زندگی بتواند به فکر و عملت بریزد و تو را تبدیل گرداند.

چو کاسه بر سر بحری و بی خبر از بحر 

بین ز موج تو را هر نفس چه گردشهاست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۳

و بدان که:

تو مانند کاسه خالی هستی که در روی دریا یکتایی شناوری ولی بی خبر از آنی.

امواج دریا که منظور همان چالش های زندگی و ناملایمات است کاسه تو را از این طرف به آن طرف به گردش در می آورد.

و چون من ذهنی داری با هر رویدادی تو را تکان می دهد و این طوفان حوادث زندگی را خداوند برایت فراهم می آورد که آگاه و بیدارت سازد.

که بدانی:

دریایی یکتایی تو را در بر گرفته است فقط کافیست فضا را باز کنی و مرکزت را عدم و تمامی چالش هایت را در بر بگیری.

و در فضایی گشوده شده غوطه ور شوی و ثابت و ریشه دار گردی تا این حوادث ناخوشایند تو را از ریشه و اصل خدایت دور نسازد.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است 🌷

چون غفور است رحیم این ترس چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان.

